

نشست هشتاد و سوم - شرح خطبه ۹۷ نهج البلاغه با توجه به سوره مبارکه عادیات

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از خطبه را که به نظم شرح این سوره است را برایتان می خوانم.

خطبه ۹۷ نهج البلاغه، خطبه ای که بعد از جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری خوانده شد که بنا بود برای نبرد نهایی به سمت شام بروند ولی مردم ابراز خستگی کردند و به کوفه برای استراحت رفتند و استراحت کردن همانا و شهادت امیرالمومنین همانا.

ترجمه بخشی از خطبه ۹۷ نهج البلاغه

اگر خداوند، ستمگر را چند روزی مهلت دهد، از باز پرسى و عذاب او غفلت نمى کند، و او بر سر راه، در کمین گاه ستمگران است، و گلوى آنها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دریغ دارد. آگاه باشید به خدایى که جانم در دست اوست، شامیان بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند؛ بلکه در راه باطلی که زمامدارشان می روند، شتابان فرمان بردارند. و شما در گرفتن حق من سستی می ورزید.

(جامعه اسلامی اگر کوتاه بیاید، محکوم به شکست است. این اتفاق افتاد و سالیان سال شامیان بر جامعه اسلامی حکومت کردند.)

هر آینه، ملت های جهان صبح می کنند، در حالی که از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشتند. من صبح می کنم در حالی که از ستمگری پیروان خود وحشت دارم. شما را برای جهاد با دشمن بر انگیختم، اما کوچ نکردید. حق را به گوش شما خواندم، ولی نشنیدید. و در آشکار و نهان شما را دعوت کردم، اجابت نکردید. پند و اندرزتان دادم، قبول نکردید. آیا حاضران غائب می باشید و یا بردگانی در شکل مالکان؟

(این ها کسانی هستند که در ۳ جنگ با امیرالمومنین بوده اند. فارغ التحصیلان جمل، صفین و نهروان هستند. با لشکر معاویه یا مردمی که در جمل فرار کردند، صحبت نمی کند. با مسلمانان انقلابی دو آتشه که در سه جنگ بوده اند، حرف می زند؛ اما مومنی خسته است.)

فرمان خدا را بر شما می خوانم از آن فرار می کنید، و با اندرزهای رسا و گویا شما را پند می دهم از آن پراکنده می شوید، شما را به مبارزه با سرکشان ترغیب می کنم، هنوز سخنانم به آخر نرسیده، چون مردم سبأ، متفرق شده، به جلسات خود باز می گردید، و در لباس پند و اندرز، یکدیگر را فریب می دهید تا اثر تذکرات مرا از بین ببرید.

صبحگاهان کجی های شما را راست می کنم، شامگاهان به حالت اول بر می گردید، چونان کمان سختی که نه کسی قدرت راست کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت راست شدن را دارا است.

ای مردم که بدن های شما حاضر و عقل های شما پنهان و افکار و آراء شما گوناگون است و زمامداران شما دچار مشکلات شمایند. رهبر شما از خدا اطاعت می کند، شما با او مخالفت می کنید، اما رهبر شامیان خدای را معصیت می کند، از او فرمانبردارند. به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دینار با من عوض کند. ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنها را به من بدهد.

ای اهل کوفه گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کراهی با گوش های شنوا، گنگ هایی با زبان گویا، کورانی با چشم های بینا. نه در روز جنگ از آزادگانید، و نه به هنگام بلا و سختی برادران یک رنگ هم می باشید. تهی دست می مانید ای مردم. شما چونان شتران دور مانده از ساربان می باشید، که اگر از سویی جمع آوری شوند از دیگر سو، پراکنده می گردند.

به خدا سوگند، می بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزان، پسر ابو طالب را رها می کنید و مانند جدا شدن زن حامله پس از زایمان از فرزندش، هر یک به سویی می گریزید. و من در پی آن نشانه ها روانم که پروردگار مرا رهنمون شده و آن راه را می روم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گشوده، و همانا من به راه روشن حق گام به گام ره می سپارم.

مردم به اهل بیت پیامبران بنگرید، از آن سو که گام بر می دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی برند، و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید، و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید، و از آنان عقب ننمایید که نابود می گردید.

(این روضه ها را حضرت برای بعد خودشان می خوانند چون دیگر امیدی ندارند که این ها برگردند. امید دارد بعد از رفتنشان، اهل بیت پیامبر را ول نکنند.)

من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، اما هیچ کدام از شما را همانند آنان نمی نگرم، آنها صبح می کردند در حالی که موهای ژولیده و چهره های غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذراندند، و پیشانی و گونه های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند گویا بر روی آتش ایستاده اند. بر پیشانی آنها از سجده های طولانی پینه بسته بود (چون پینه زانوهای بزها) اگر نام خدا برده می شد چنان می گریستند که گریبان های آنان تر می شد. و چون درخت در روز تند باد می لرزیدند، از کیفی که از آن بیم داشتند، یا برای پاداشی که به آن امیدوار بودند.

حضرت در مورد مجاهدان بدر می گویند من یک روز مجاهدان والعدایات دیدم، چرا آن را در شما نمی بینم؟ نتیجه این خستگی و برگشتن، تغییر ورق تاریخ شد؛ چون یک عده مجاهد خسته شدند و تصمیم گرفتند مدتی به خود استراحت بدهند. فکر کردند میدان جنگ استراحت بردار است. مجاهد استراحت هم که می کند در جنگ است و از میدان جنگ بیرون نمی آید. مثل واقعیت های دفاع مقدس که می آمدند ازدواج می کردند و به میدان جنگ بر می گشتند. اگر قرار است در این جبهه باشیم یک راه بیشتر نداریم، مدل زندگی مان باید تغییر کند. نباید دشمن در باطلش از ما سریعتر و مجاهدتر باشد. باید هر لحظه همه توانمان را بگذاریم. البته هر چیزی سر جای خودش. البته خدا به ما دستور داده است هر چیزی سر جایش، نه چون من می خواهم به لذت هم برسیم و به جهاد هم برسیم. ما اساساً فقط برای جهاد به این عالم آمده ایم و برای کار دیگری نیامده ایم. هرکاری هم می کنیم برای جهاد است. دلمان می خواهد به همه فامیل و ۴۰ همسایه سر بزنییم، ولی وقت نداریم. اگر وقت داشتیم این کار را می کردیم. ما وظیفه داریم این کارها را بکنیم، نمی توانیم بگوییم به من ربط ندارد. نمی شود به کارهای کوچک توجه نکنیم، می گوییم در توانم نیست، این اشکال ندارد. من فکر کردم، برایش استغفار هم کردم، هر چه در توانم بود کردم، این عیب ندارد؛ اما نگوئی به این موضوعات فکر نکردم یا من مجاهد اینها به من چه ربطی دارد. این است سوره مبارکه عادیات.

مجاهدت هر کس براساس موقعیت و شاکله خودش است. یعنی مجاهدت بانوان با آقایان متفاوت است. مثلاً مجاهدت یک خانم بستر سازی است، که بسیار هم کار سختی است و نتیجه آن دیر دیده می شود. من معتقدم نبرد آینده نظامی نخواهد بود، یاران حضرت حجت دنیا را می گیرند. فلسفه اصلی از بین بردن طاغوت نیست، فلسفه اصلی تعالی است. باید کار فرهنگی کنیم که همه مردم دنیا به تعالی برسند؛ این داستان خدا در قرآن با جنگ تمام نمی شود.

جنگ اول و آخر برای این است که بتوانید مردم را با قرآن آشنا کنیم، صحنه پایانی دنیا تعالی همه عالم است و یک صحنه فرهنگی است. بنابراین در کل مسیر باید فرهنگ باشد و مشکلی بدون فرهنگ درست نمی شود.

سوال: آیا روحیه مجاهدت باعث کمالگرایی نمی شود؟

توجه کنید در لقاء الله جنس کار متفاوت است ولی نتیجه می تواند اتفاق بیفتد. به این ترتیب وقتی بدانیم در کارهای کوچک هم رخ می دهد و آن را پیگیری کنیم روحیه جهادی است.

هر جا در هر کاری که مشغولید به سمت کمال بروید و با حداکثر توان حرکت کنید. همین مسیری که می روید صدای نفس نفس زدن را بشنوید و از این حالت جلوتر بروید. آدم وقتی خودش را مواخذه می کند که کم کاری کرده باشد. من وقت تلف نکردم ولی نرسیدم؛ چرا نرسیدی؟ چون رسیدن دست من نبود. ولی خدای من و خدای علی (ع) یکی است پس اگر بخواهد من را کنار حضرت می گذارد. برای همین ثواب خواندن این سوره از یاران

خاص حضرت شدن است، نه از یاران امیرالمومنین (ع) از یاران خاص ایشان شدن است. امیرالمومنین (ع) هر چی در توان داشت گذاشت؛ من هم هر چه در توان خودم داشتم گذاشتم. اگر خدای ما یکی است، خداوند هر دو را یکی می کند. لذا اینطوری می شود که دیوانه وار کار می کنی و هرگز فکر نمی کنی رسیدی. انسان تا دم مرگش اضطراب نرسیدن دارد. انسان مومن موقع مرگ بشارت مرگ را می شنود. اصلاً حال عبودیت اضطراب است؛ حال عبودیت حال رسیدن نیست تا لحظه آخر دویدن و نرسیدن است.

ان شالله که بتوانیم حق جهاد را انجام دهیم تا نشود جملات حضرت امیر حتی در مورد بعضی از ما بر زبان حضرت حجت جاری شود.